

بحران مهاجرت در آستانه انقلاب مشروطیت

غلامرضا وطن دوست

نگهداری و تثبیت نیرو و تمهیدات او. دولتمردان و جهانگردان خارجی که به دربار ایران راه یافتند، درباره این نیروی بی‌چون و چرا و خودکامه شاه مطالب زیادی نوشته‌اند. سرجان ملکم نخستین فرستاده دولت انگلیس به دربار ایران در قرن نوزدهم نوشت که پادشاه ایران یکی از مطلقترین پادشاهان جهان است. ملکم به درستی دریافته بود که شاه ایران پیرو هیچ قانونی نیست مگر آنچه خودش و یا شرایط موجود چیره بر کشورش بر او تحمیل نماید. به همین دلیل از یک سو شاه ایران نیروی بی‌چون و چرا و کاملاً خودکامه‌ای داشت و گفته‌اش قانون و اراده‌اش لازم‌الاجرا به شمار می‌رفت و از دگر سو، شاه توان به کار بستن همه نیرویی را که اراده می‌کرد و یا جزو حقوق به حق خود می‌پنداشت، دارا نبود. چرا که در هر حال سازه‌های گوناگونی اعم از ساختار اجتماعی، نظام قبیله‌ای و وضعیت جغرافیایی کشور محدودیت‌هایی را بر توان شاه تحمیل می‌کرد.

این ساختار قبیله‌ای کماکان توانست تا همین اواخر بازیگر موثری در گستره سیاسی ایران باشد و علل آن نیز گستردگی و سخت گذر بودن کشور، پراکندگی جمعیت به‌ویژه در قرن نوزدهم میلادی و ساختار قومی

اشاره: آشفتگی ایران و بحران مهاجرت در آستانه انقلاب مشروطیت به موضوع یکی از نشستهای گروه تاریخ «مرکز گفت‌وگوی تمدن‌ها» بود که در آن، دکتر وطن دوست استاد دانشگاه شیراز به بیان و تحلیل اوضاع دیوانسالاری ایران و همچنین دگرگونیهای اقتصادی و تحولات بین‌المللی این دوره پرداخت.

در بخش این گفتار، وی با استفاده از اسناد و مدارک نویافته، بحث مهاجرت در ایران و انگیزه‌های آن به خصوص در اواخر قرن نوزدهم را مورد ارزیابی مجدد قرار می‌دهد و دیدگاههای جدیدی را عرضه می‌کند.

گزارش گفت‌وگو در آستانه انقلاب مشروطیت نظام سلطنتی شاهنشاهی قاجار همانند سایر دودمانها بر استبداد فردی استوار بود. شاه در اس هرم قدرت قرار داشت و همه قدرت دولتی، چه قانونگذاری و چه اجرایی در دست او بود و فرمانش نیز چون قانون لازم‌الاجرا بود. شاه ایران یا به دیگر سخن «ظلاله» و دیوان سالاری زیر فرمانش که دولت نامیده می‌شد، توان سیاسی و اقتصادی بی‌حدی داشت. شاه صاحب‌اختیار بی‌چون و چرای نه تنها مردم ایران، بلکه گه‌گاه سراسر دنیا به شمار می‌رفت و همه کارگزاران و نهادهای موجود وظیفه‌های نداشتند، مگر

و مذهبی ایران بود. در نتیجه کشمکش میان قدرت مرکزی و نیروهای گریز از مرکز به یک قاعده در تاریخ معاصر ایران مبدل شده بود و همه پادشاهان در آغاز پادشاهی چاره‌ای مگر دست و پنجه نرم کردن با نیروهای گریز از مرکز نداشتند تا آنان را پیرو قدرت مرکزی و دولت نمایند. این روند در طول پادشاهی قاجارها و حتی در طی سلطنت پهلوی نیز به چشم می‌خورد. عامل دیگر این اندیشه در فقه شیعه بود که هر حکومتی مگر حکومت امامان را نامشروع و باطل می‌دانست. از این روی گاه و بیگاه رویارویی‌هایی میان شاه و بخشهایی از روحانیت شیعه بروز می‌نمود. شاه همواره ناچار بود این نیروی نه تنها بالقوه که بالفعل را به حساب آورد. البته واقعیت آن است که از همان دوران صفویه تا فروپاشی دودمان پهلوی موازنه به سود دربار برقرار می‌شد. از آنجا که عامل اقتصادی نقش سرنوشت‌سازی را در موازنه نیروهای درون کشوری هم بازی می‌نمود، روحانیان می‌کوشیدند منابع و سرچشمه‌های اقتصادی ویژه خود را داشته باشند. درآمدهای به‌دست آمده از اوقاف سهم امام، نذورات و وجوهات، صدور فرامین قضایی و هم‌چنین درآمدهای به‌دست آمده در زمینه مادی و یا فعالیت‌های بازرگانی به تضمین خودگردانی اقتصادی روحانیان یاری بسیاری رساندند. رسم سیورغال که از پیش از دوران صفویه در ایران آیین شده بود، به سود روحانیون به کار گرفته می‌شد و شاه با دادن زمین‌ها با عنوان سیورغال به شماری از روحانیون بلندپایه، در عمل تقاضم مورد نیاز میان دربار و بخشهایی از روحانیت را برقرار می‌کرد. در آستانه انقلاب مشروطه، روحانیان - چه مخالفان دربار و چه موافقان آن - توانستند از این مواضع خود بهره‌گیری مورد نیاز را بنمایند و البته ایستادگی در برابر یورش استعماری بیگانگان، موضع روحانیون مخالف دربار را بسیار نیرومندتر ساخت. عامل سوم در ایران پیش از مشروطیت، عدم تفکیک قوای یک گانه در تاریخ کشور بود که می‌توانست دربرگیرنده یک ساختار اداری نیرومند باشد. دولت که به رهبری شخص شاه ساختار دیوانسالاری کشور را اداره می‌کرد، هرگز مشروعیتی نیافت. قوانین کشور در غالب یک قوه مجریه دائمی و مستقل شکل نگرفت، بلکه سراسر آنی و گذرا بود. در چنین نظامی که بدون مشروعیت بود، نهادهای حکومتی موثر و کارآمد برای چرخش امور داخلی هرگز پدیدار نشد. پیدایی یک ساختار اداری و سیاسی بیرون از چارچوب نظام خودکامه موجود، امکان‌پذیر نبود. در نتیجه سراسر این نهادهای حکومتی به سوی گردآوری

نماد خودکامگی مطلق. در نتیجه ساختار حاکم سرچشمه اساسی بی‌ثباتی، بی‌قانونی و خودکامگی به شمار می‌آید. در ساختاری که فاقد نهادهای کارآمد برای اداره امور داخلی

بود و مناصب و مشاغل تفاوت ساختاری نداشتند، حکومت نیز نیاز به کارگزاران نخبه و کارآزموده اداری و حکومتی نداشت. در نتیجه فروش مناصب از ویژگی‌های این چنین ساختار اداری ابتدایی به شمار می‌رفت. مزایده مناصب که در دوره ناصری نمود گسترده‌تری یافت، تاثیر بسزایی بر ساختار اجتماعی - سیاسی کشور بر جا نهاد. در حالی که فروش مناصب در اروپا طبقه میانه را در گستره سیاسی نمودار نمود و سرچشمه تکامل و دگرگونی اجتماعی این جوامع شد، در ایران آمیختگی تاثیرهای پدرسالارانه و ضعف طبقه میانه نه تنها کارگزاران را وارد ساختار اداری ایران نمود، بلکه سرچشمه تحکیم قدرت کسانی شد که بیشتر بر گستره سیاسی نمود یافته بودند و به موازات اوضاع وخیم سیاسی ایران ورشکستگی اقتصادی کشور را به شتاب به تحلیل می‌برد. از اواخر دهه ۱۸۶۰ میلادی دو علت بنیادین رشد بازرگانی خارجی کشور را دچار وقفه ساخت، از جمله: افت کرم ابریشم که میزان محصول ابریشم را کاهش داد و دیگری کاهش پرشتاب نرخ پول رایج در نتیجه تورم به خاطر سقوط جهانی ارزش تفرقه که به اوج



می‌گذشت. اینک راه دماغه امید نیک می‌رفت تا آرام آرام اهمیت تاریخی و اقتصادی خود را به فراموشی سپارد. این راه نوپای بازرگانی تجارت جهان را بسیار دگرگون نمود و بازرگانان ایران ناآگاهانه و بدون داشتن آمادگی لازم برای چنین خیزشی به درون چرخه بازرگانی اروپا فرو غلتیدند. ایران بدون آگاهی یا آمادگی به بازار جهانی پیوند یافت و پیامد ویژه این امر، دگرگونیها و ناآرامیهای چشمگیر در ایران بود که تأثیری ژرف و برگشت‌ناپذیر بر زیست اجتماعی و اقتصادی کشور داشت. با بی‌سامان شدن اقتصاد ایران، مهاجرت‌های انبوه، سراسر کشور را در بر گرفت. در آغاز بیشتر مهاجران ایران بازرگانان یا کسانی بودند که پس از استقرار در اقامتگاههای تازه خود به تجارت روی آورده بودند. از این میان، بسیاری نیز نمایندگان شرکت‌های بازرگانی بزرگ ایرانی درگیر واردات و صادرات بودند. مهاجرت روزافزونی نیز به سوی پارهای از مراکز شهری خاورمیانه و هند مانند استامبول، قاهره، دمشق، بیسبی، کراچی و کلکت به چشم می‌خورد. اما پیدایش بزرگترین و پرشمارترین سیل مهاجران که به ویژه به سوی جنوب روسیه رهسپار می‌شدند و انگیزه ساده آنان یافتن کاری بهتر بود، بدل به واقعیتی شد که شایسته لطافی ویژه است که من در مسئله مهاجرت به آن می‌پردازم. یکی از مشکلات عمده ایران در پایان قرن نوزده مهاجرت نیروی کار آن بود. شمار روزافزونی از این نیروها در جست‌وجوی کار، مرزهای شمالی کشور را برای ورود به روسیه پشت سر می‌گذاشتند. بیشترین نیروها از شمال باختری ایران یعنی آذربایجان برای دستیابی به مشاغل کوتاه‌مدت سفر می‌کردند. برای نخستین بار در سال ۱۸۵۵، کنسول مهاجرت روزافزون ایرانیان به روسیه را گزارش نمود. این روند پس از دهه ۱۸۸۰ میلادی افزایش یافت و عمدتاً در حول و حوش سالهای پایانی قرن نوزدهم شتاب بیشتری به خود گرفت.

از دیدگاه تاریخی، جابه‌جایی جمعیت در متن جامعه ایرانی امری غیرمعمول و یا ناشناخته نبود، چرا که جمعیت‌های چادرنشین برای فروروشاندن ناآرامیهای مرزی مؤسسل به کوچ اجباری و دوره‌ای می‌شدند. با وجود این تا نیمه دوم قرن نوزدهم گرایش روزافزونی به مهاجرت به ویژه در میان جمعیت غیرمهاجر و اسکان یافته پدید آمد. مهاجرت‌های فصلی دهقانان و نیروهای کار روستایی که در درجه نخست در جست‌وجوی زمینهای کشاورزی بودند، معمولاً در استان گیلان و تالان‌های در کشتزارهای نزدیک جنوب و مرکز ایران

خود رسیده بود. این عوامل، تورم و کسری تراز بازرگانی را فزونی بخشید. کاهش عیار مسکوکات که در اقتصادهای ماقبل صنعت شیوه معمول حکومت برای افزایش توان مالی دولت بود، بهای کالاها را افزایش داد و مانند مالیاتی پنهان بر توده مردم تحمیل شد. سیاست پولی دولت و تقلب‌هایی که در ضرب سکه‌ها انجام می‌گرفت، توازن منفی پرداخت‌های خارجی، خروج طلا و نقره از کشور برای برقراری توازن پرداخت‌ها، آثار نوسان قیمت‌های بین‌المللی بر ذخائر و کالاها و کشور و پایین نگاه داشتن آگاهانه ارزش برخی از مواد خام مانند پنبه تا در بازارهای جهانی قابل رقابت باشند، خزانه دولت را دستخوش آشفتنگی و کاهش درآمد می‌نمود. تغییر الگوی کشاورزی ایران به تولید فراورده‌های بازرگانی که ضرورتاً به منظور پرداخت بهای کالاها وارداتی روزافزون انجام می‌گرفت، آن هم در دورانی که بازدهی ناکافی نهادهای جامعه و فقدان پیشرفت از ویژگی‌های آن بود، به کاهش تولید فراورده‌های غذایی اصلی برای مصرف داخلی منجر شد. این مسئله با نگرش به افزایش جمعیت که به دو برابر رسید، یکی از عمده‌ترین تهدیدها در برابر ثبات داخلی به شمار می‌رفت. در واپسین سالهای سده نوزدهم، دگرگونیهای چشمگیری در سطوح ملی و بین‌المللی پدیدار شد که گستره

سرنوشت ایران و خاورمیانه را دستخوش تغییر می‌نمود. این دوره نشان‌دهنده آغاز هم‌اوردهای امپریالیستی میان ملت‌های اروپایی بود که در نکلپوی گسترش توان، نفوذ و افزایش دارایی‌های بیکران در آن سوی کشورهای خویش و قاره اروپا بودند تا بدین گونه گام در سرزمین‌های دیگر جهان و مستعمره‌ها و مناطق نفوذ خود گذارند. عواملی چند را می‌توان سرچشمه پرشتاب این اوضاع دانست. پیشاپیش همه آنها می‌بایست از آبراهه سوئز نام برد که گشایش آن به سال ۱۸۶۹ میلادی دگرگونی‌هایی چشمگیری در شرایط اقتصادی و گسترش بازرگانی جهان پدید آورد. بزرگترین پیامد این گشایش که در درجه نخست اهمیت جای دارد، دگرگون نمودن بازرگانی هند بود. آغاز به کار آبراهه سوئز در کنار خطوط موجود کشتیهای بخار اقیانوس هند، نرخهای بابرری میان هند و اروپا را بسیار کاهش داد. این تنزل نرخها بی‌اندازه به سود بازرگانی بود و تا سال ۱۸۷۵ نزدیک به هفتاد درصد واردات هند از آبراهه سوئز گذر می‌نمود و تا سال ۱۸۹۵ نزدیک به هشتاد و هشت درصد از مبادلات بازرگانی که به مقصد اقیانوس هند بود، از این آبراهه



دیده می‌شد. انگیزه اصلی مهاجرت، نه عوامل طبیعی یا سیاسی، بلکه دگرگونیهای ساختاری شرایط اقتصادی ایران و روسیه بود. یکی از نیروهای عمده مهاجرت معمولاً انگیزه‌هایی مانند فقر و ستم سیاسی رایج در ایران به شمار آمده است. با وجود این، دیگر عوامل مانند دگرگونیهای اقتصادی و صنعتی روسیه، عمدتاً به گرایش روزافزون برای مهاجرت کمک می‌نمود. در واپسین سالهای سده نوزدهم تقریباً سالانه حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر ایرانی برای جست‌وجوی کار در روسیه از مرز این کشور می‌گذشتند. ایرانیان به عنوان اقلیتی مهم در بسیاری از شهرها و شهرستانهای روسیه مانند باکو، تفلیس، عشق‌آباد و غیره ساکن شدند. طبق برخی از برآوردها، حدود یک میلیون ایرانی ساکن روسیه بودند. با وجود این، یک کارشناس تخمین محاطانه‌تری زده و شمار ایرانیان مقیم را تا آغاز سال ۱۹۰۰ میلادی صد هزار نفر برآورد نموده است.

مهاجرت‌های قانونی دیگری که دربرگیرنده حدود ۳۵۴ هزار نفر بود، در میان سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۳ رخ داد. بنابراین در پایان جنگ جهانی اول شمار کل ایرانیان مقیم روسیه چیزی در حدود ۴۵۰ تا ۵۰۰ هزار نفر برآورد شده است. بخش عمده مهاجرت از آذربایجان و سپس به ترتیب از رشت و استرآباد سرچشمه می‌گرفت. به خاطر اینکه بیشتر کارجویان بدون تخصص بودند، اینان مشاغل ساده دستی را در شهرها یا نواحی روستایی روسیه اشغال می‌کردند و معمولاً آن مشاغلی را می‌پذیرفتند که کارگران محلی به دلایل دستمزد اندک یا شرایط نامناسب کاری از اشتغال به آن پرهیز می‌کردند. همچنین شمار چشمگیری از ایرانیان در شهرها به‌گونه‌های دیگری در کارها به عنوان مغازه‌دار، تعمیرکار، بنا، نجار، کالسکه‌چی، کاریچی و کارگر اشتغال داشتند. ایرانیان بسیاری در برنامه ساختن راه‌آهن سراسری خزر و تقریباً بیست هزار نفر دیگر در زمینه ساختن راه‌آهن نوپا از تفلیس تا باکو سرگرم کار بودند. همچنین ایرانیان پرشماری در صنعت نفت روسیه کار می‌کردند.

حدود یازده درصد از نیروی کار هفت هزار نفری صنعت نفت ماکو ایرانی بودند. درست بیش از جنبش مشروطه، این تعداد به بیست و دو درصد از کل بیست و سه هزار و پانصد نفر رسید. تا سال ۱۹۱۵ یک سال پس از شروع جنگ جهانی اول حدود سیزده هزار و پانصد نفر که از ۲۹/۱ درصد کل نیروی کار را در بر می‌گرفت ایرانی بودند. همین‌طور در ایالت الیزابت پل، ۲۲/۵ درصد از کارگران دائم در کارخانه‌های ذوب مس ایرانی

بودند. حالا انگیزه‌های مهاجرت آشکار است که عبارت بودند از فقر، ناامنی و استبداد، هر چند روی هم رفته شرایط و اوضاع خارج از ایران به‌ویژه برای فرد ایرانی گیرا نبود. برای نمونه کارگران ایرانی ۲۵ درصد کمتر از کارگران روس دستمزد می‌گرفتند و بی‌بهره از بیمه یا امنیت شغلی و هر گونه امتیازی بودند که روسها داشتند. در حالی که ایرانیان به عنوان کارگرانی خوب و متعهد شناخته می‌شدند، اما هنوز در منازل و شرایطی بسیار ناخوشایند می‌زیستند و در معرض بیماریهای فراگیر گوناگون و دیگر امراض قرار داشتند. عوامل فشاری که ایرانیان را به پذیرش سختی کار در خارج از کشور و با شرایط دشوار امپراطوری روسیه وادار می‌کرد، به خوبی در فقر رایج در ایران آن زمان خلاصه می‌شوند و آشکارا به‌وسیله زین‌العابدین مراغه‌ای در کتاب تخلییش، «سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ» به تصویر کشیده شده‌اند. وی در آن کتاب می‌گوید: «اولاً در ایران امنیت نیست، کار نیست، نان نیست. بیچارگان چه کنند؟ بعضی از تعدی حاکم، برخی از ظلم بیگاردهی و داروغه و کدخدا. این ناکسان در هر کس بویی برند که پنج شاهی پول

دارد، به هزار گونه اسباب چینی بر او می‌تازند. به یکی می‌گویند برادرت سرباز بوده از سربازی گریخته، به دیگر می‌آمیزند که پسرعمویت چندی قبل شراب خورده، یا یکی از خویشان

توقمار کرده است، حق همسایه را در عوض گناه ناکرده همسایه گرفته حبس و جریمه می‌کنند. اگر به هیچ کدام از اینها کاری نداشتند، آن گاه بر خودش هزار گونه تهمت و افترا می‌بندند. این است که مردم جلای وطن کرده، ممالک روم و روس و هندوستان را پر کرده‌اند. آنچنان از دست سفرا و کنسولها و بستگان ایشان آسوده نیستند. و هر روز صبح تا شام در زیر تابش آفتاب فعلگی و گل‌کشی می‌کنند، در حالی که کافران را بر حال آنان رحم می‌آید. این سفرا و کنسولها و مامورین بی‌جیره و مواجب ایشان در نهایت بی‌رحمی اینان را لخت می‌کنند و از هر یکی چهار منات همه سال به عنوان پول تسکرمه می‌گیرند.

از قراری که شنیدم در استامبول و سایر ممالک روم نیز تعدیات بر ایرانیان خیلی بیش از اینهاست. تمامی مخارج سفارت را باید کنسولخانه بدهد، یعنی اجاره است. کنسولها به جز این وظیفه‌ای ندارند. هر گاه یکی از این فعله‌ها مرد، اگر چیزی دارد اول کسی که در سر چناه‌اش حاضر است، مامورین قنصلخانه است که خود را وارث شرعی و عرفی می‌دانند؛ و اگر چیزی ندارد، سه



روز هم جزاه زمین بماند ابدأ از آن طرف نمی گذرند باید باز خودآین، مزدوران بدبخت پول جمع کرده، مرده را دفن کنند. امروز چهل، پنجاه نفر ایرانی بی گناه در همین محبوس هستند. قنصول ابدأ در این باب سوال و جوابی نمی کند. اگر بکنند هم روسها به سخنش گوش نمی دهند. می گویند رشوه گرفته، می خواهد او را خلاص کند، زیرا از رفتار آنان با رعیت به خوبی آگاه اند. می دانند که گذران ایشان و بالاتر از ایشان هم بسته به وجود مشتی رعیت بی سروسامان است. ایشان که مکلف به حفظ حقوق رعیت اند، خود ایشان را می چایند. با این حال از بیگانه چه توقعی می توان داشت، « بدون توجه به این که آیا عوامل فشار از داخل ایران یا عوامل کشش از کشورهای همسایه، به ویژه روسیه انگیزه مهاجرت شدند واقعیت این است که در واپسین ربع قرن نوزدهم میلادی سیل بزرگی از مهاجرت ایرانیان به روسیه به چشم می خورد. بیشتر ایرانیان مهاجر که ۸۵ درصد برآورده شدند، از روستاییان ایران بودند. مورخان بسیاری بر این باورند که گسترش محصولات فروشی در ایران که پیامد آن انباشت زمینها به صورت زمینهای بزرگ خصوصی، زمینهای اربابی بود به روستاییان ایران به عنون یک مجموعه، فشار بیشتری می آورد و در پی آن حقوق معمول و امتیازهای مشترک ایشان را رو به کاهش می برد. از این رو گریز به روسیه تبدیل به بدیده ای تکراری در رویارویی با تنگناهای اقتصادی، بیداد سیاسی و بی قانونی در ایران شده بود. پس از دهقانان که زیر سخت ترین فشارها بودند، دیگر دسته های حاشیه ای نیروی کار، مانند: صنعتگران نیز به خاطر واردات کالاهای ارزان قیمت از خارج از داشتن کار بی بهره بودند. برای نمونه صنعت پارچه بافی نمی توانست با پارچه ارزان قیمت وارد شده از این لیست رقابت کند و صنایع نوپای ایران نیز احتمالاً نمی توانستند نیروی کار بدون شغلی را که اینک در جست و جوی کار بود، به سوی خویش جذب نماید. از این رو مهاجرت به بیرون از کشور ناگزیر می نمود. در میان عوامل کشش که نیازمند یادآوری است، این واقعیت جای دارد که در ایران دستمزدها آن چنان کم بود که ایرانیان در روسیه می توانستند بخش چشمگیری از پول خود را پس انداز نموده و تا برای خانواده های خود به ایران بفرستند. مدارک فراوانی گواه آن هستند که ایرانیان مبلغ زیادی را برای خانواده خویش می فرستادند که در ایران توان پس انداز آن را نداشتند. به گفته یک



دکتر شعبانی: لطفاً بفرمایید که این افزایش جمعیت به دو برابر رسید، از چه سالی تا چه سالی بود؟
دکتر وطن دوست: آمار ما در مورد جمعیت ایران آماری

است مربوط به دوران پهلوی، آن هم پهلوی دوم که اولین بار سرشماری صورت گرفت. آمارهای به دست آمده بیشتر براساس نظر مشاوران خارجی، اسناد بریتانیا و همچنین تاحدودی تخمین‌هایی که دولت انگلیس می‌زد و اینها هم نحوه تخمین‌زدندان تا حدودی دقیق است، به دلیل اینکه میزان مصرف گندم و نان را در شهرها می‌سنجیدند و بر این مبنا می‌توانستند تخمین بزنند جمعیت شهرها چه قدر است، ولی در مورد روستاها اصلاً آماري وجود ندارد. آماري که من توانستم از کتاب «اقتصاد ایران عصر قاجار» به دست آورم، باز هم با اسناد بریتانیا تطبیق می‌کند، به دلیل این که سفرا و کنسولها در شهرهای مختلف این آمار را می‌فرستادند. امثال سرجان ملکم، جمعیت ایران را در شروع قرن نوزدهم یعنی آغاز سلطنت فتحعلیشاه حدود پنج میلیون نفر تخمین زدند که به نظر می‌آید رقم خیلی بالایی باشد. این آمارها بیشتر براساس گزارشهای کنسولی هستند که از جنوب روسیه به وزارت خارجه انگلیس در لندن ارسال می‌شد و خیلی هم با هم ضدونقیض است و قطعاً هم بایستی بعد از سال ۱۸۶۹ باشد که ما آشکارا شاهد مهاجرت دسته جمعی به روسیه هستیم، یعنی بعد از اینکه کانال سوئز به ثمر رسیده و عملاً بهره‌برداری از آن شروع می‌شود، چون از سال ۱۸۷۰ به بعد که بافت اقتصادی ایران به هم می‌خورد نوع کالاها تولید شده در ایران تغییر می‌کند، یعنی به سوی کالاهای فروشی سوق پیدا می‌کند.

این کالاهای فروشی بیشتر برای صادرات است، مثل تریاک، پنبه و خشکبار و چیزهایی که بازارهای غربی می‌خریدند. وقتی کشاورزی ما به آن سمت می‌رود، بافت سنتی کشاورزی به هم می‌خورد. البته این هم شامل جاهای به خصوصی از کشور بود، ولی در عین حال فشار زیادی بر مردم وارد می‌کرد، چون کالاهایی که نیاز کشور بود مثل جو و گندم به اندازه کافی تولید نمی‌شد. از مهمترین مشکلات ما این بود که بافت سنتی کشاورزی به هم خورد و دولت هم هیچ‌گونه برنامه‌ریزی نکرد. در این راستا هم می‌بینیم یک

عده‌ای بسیار متحول می‌شوند، یعنی یک طبقه تاجر میلیاردی روی کار می‌آیند؛ آنهایی که کالاهای فروشی را صادر می‌کنند. این نشان‌دهنده این است که عده اندکی، بهره فراوان می‌برند ولی در کل مملکت آسیب زیادی می‌بیند، یعنی کالاهای فروشی که بازارهای انگلیس و اروپا می‌طلبیدند، صادر می‌کنند.

در مدت دو دهه ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ هم چنین در سالهای آغازین قرن بیستم هم درست قبیل از مشروطه کالاهایی را صادر می‌کنیم که بازار غرب می‌خواهد، یعنی نظام سنتی ایران به بازار اقتصادی اروپا پیوند می‌خورد، ولی سودش به ملت ما نرسیده و فقط برای یک عده تاجری است که این کالاها را صادر می‌کنند. در عوض، کالاهایی که فروش زیادی دارد، مثل پارچه‌های چیت انگلیس و غیره دارند وارد می‌کنند. در نتیجه صنعت دستی و کشاورزی آسیب فراوان می‌بیند. مواد غذایی دچار نقصان شده و مشکلات زیادی به وجود می‌آید. اینجا چه کسی در حال ثروتمند شدن است؟ یک عده مالک و تاجرهایی که ثروت عظیمی به هم می‌زنند و در حدی است که در آستانه مشروطه به مظفرالدین شاه وام می‌دهند، یعنی مظفرالدین شاه ناچار است از تجار ما وام بگیرد. هیچ وقت تجار با نفوذ و ثروتمندی مثل آن دوره نداشتیم. وقتی به دوره‌های قبل نگاه می‌کنیم با آن ثروت عظیم که بتوانند مثل یک بانک عمل کنند و عملاً به دولت وام بدهند نداشتیم. بدین ترتیب یک طبقه تاجر بسیار ثروتمندی روی کار می‌آید.

دکتر امامی: ما می‌دانیم که مهاجرتها صرفاً برای کار نبود. ما مهاجرین سیاسی هم داشتیم.

دکتر وطن‌دوست: بله، در مقاطع مختلف، ولی هیچ آماري به دست نیاوردیم. ما مهاجرین سیاسی را همیشه داشتیم. کاملاً درست است. ما بعد از انقلاب هم مهاجرین سیاسی داشتیم. اینها البته تعداد نمی‌توانست خیلی زیاد باشد، ولی در عین حال خیلی مؤثر بودند. در مجموع من فکر کنم شاید جمع اینها مثلاً به ۵۰۰ نفر هم نمی‌رسید، به دلیل این که وقتی ما نگاه می‌کنیم بعضی از این روزنامه‌های دوره مشروطه یک نفر یا دو نفر اداره‌کننده و نویسنده‌اش بودند، یعنی به تعداد انگشتان دست، ولی یک عده‌ای هم از ترس جانشان آمده بودند بگیریزند و بروند. شاید تمام افرادی که من در منابع پیدا کردم، تعدادشان به ۲۰۰ نفر نرسید. تمام روشنفکرانی که در ایران علیه دستگاه حکومتی آن زمان شهادت و جرئت این را داشتند که چیزی بنویسند؛ چون اگر روشنفکر بودند ولی اندیشه‌شان برای خودشان بود که ما ساختی از آنها نداریم، یعنی ممکن است مخالف زیاد بوده باشند، ولی آنهایی که شمرن‌تر بودند و می‌خواستند ایران را بیدار و آگاه کنند و بعضی از آنها هم مجبور بودند از ترس جانشان فرار کنند و بروند خارج از ایران و از آنجا اقدام کنند. من نتوانستم بیش از ۲۰۰ نام در مجموع برای آنها پیدا کنم.

